



نفوذ خرافات مغولها در فرهنگ ایرانی/ خرافات چنگیزخان

خرافه و جادوگری برای مغولان به منزله عاملی بود برای مصون ماندن از مصایب و چشم زخمها و ایمن ماندن از بلایای آسمانی و زمینی، چون رعد و برق، زلزله، سیل، قحطی و بیماری و این مقولات یکی از ارکان اساسی و اصل اعتقادات دینی آنان به شمار می رفت.

خبرگزاری مهر - خرافه و جادوگری برای مغولان به منزله عاملی بود برای مصون ماندن از مصایب و چشم زخمها و ایمن ماندن از بلایای آسمانی و زمینی، چون رعد و برق، زلزله، سیل، قحطی و بیماری و این مقولات یکی از ارکان اساسی و اصل اعتقادات دینی آنان به شمار می رفت.

تاریخ ایران پس از اسلام را با مبنا قرار دادن پنج دوره تاریخی مغول، صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه به سبب بسترهای مناسب برای ترویج و اشاعه خرافات در جامعه ایرانی و رسوخ پیدا کردن برخی افکار و باورهای خرافی در آداب و رسوم و سنن ایرانیان انتخاب نموده و مورد مطالعه قرار داده که در این بخش به شرح و بیان هر یک از آنها خواهیم پرداخت.

دوره استیلای مغول بر سرزمین ایران

چنانچه یکی از عوامل مؤثر در ایجاد و ترویج عقاید و باورهای خرافی در جوامع بشری را اوضاع و احوال اجتماعی - فرهنگی آنها بدانیم، روی کار آمدن هر یک از حکومتها در هر یک از ادوار تاریخی و اتخاذ تصمیم ها و خط مشیهای خاص سیاسی، اجتماعی و مذهبی در فرمانروایی آنها می تواند نقش و تأثیر بسیاری بر اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی مردم آن جوامع داشته باشد.

سرزمین ایران نیز پس از استقرار دین مبین اسلام که نتیجه پیروزی اعراب مسلمان بر ایرانیان بود، تحولات بسیاری در عرصه های اجتماعی، مذهبی و سیاسی را با خود به همراه آورد. ایرانیان با توجه به نارضایتی هایی که از حکومت ساسانیان داشتند، پذیرای اسلام شدند و در اشاعه و گسترش آن کوشیدند، ولی با این حال هرگز مخالفت خویش را با سلطه امویان و عباسیان بر خاک خود پنهان نکردند و در طول حکمرانی آنان بر ایران، دست از مبارزه و قیام برنداشتند.

در این بین، حکومتهایی نیز بودند که به ترویج و تبلیغ خط و زبان و دانش و فرهنگ ایرانی پرداخته و به یاری وزرای بزرگ و دانشمند ایرانی قدرت و حکومتی مستقل را در این سرزمین تثبیت کردند که از میان آنها می توان به سلسله های سامانیان و سلجوقیان اشاره داشت.

سامانیان آنچنان درخشیدند که آفرینشگران عصر در تاریخ شدند و نخبگانشان را به عنوان صالحان عهد طلایی یونان باستان بر می شمردند. معلم ابونصر فارابی را معلم ثانی، ابونصر عراقی را بطلمیوس ثانی، ابن سینا را جالینوس ثانی، ابوطیب نیشابوری را بقراط ثانی و ... خطاب کردند که همگی محصول رستاخیز این روزگار بودند.

تب و تاب ایرانیان در این عصر، حاکی از حضور مجدد این مردم در عرصه های سیاسی و نظامی و فرهنگی پس از دو قرن بود. همچنان که حیات فرهنگی از ساسانیان تا سامانیان نشانگر فقدان یک روح متحول و پویا در میان ایرانیان و نگرشهای متعصبانه حکام و خلفای عباسی نسبت به این ملت بود، سامانیان در کنار احیا و تداوم فرهنگ و تمدن ایران باستان به متحول ساختن مبانی اندیشه اسلامی در قالبهای نوین و خلاق نیز پرداختند.

در پرتو فرهنگ غنی اسلام، شعور و نگرش ایرانیان را رونق بخشیدند و بدان جلوه عالم گیر دادند. بزرگترین هنر سامانیان، ایجاد یک فضای مساعد و گسترده با عنایت به مکتب اسلام بود که در آن به دور از اندیشه های متعصبانه، به بسط آزاداندیشی و تساهل و تسامح و مدارا با افکار گوناگون پرداخته می شد.

لذا در چنین شرایطی جایی برای افکار پوچ و باورهای موهوم خرافی نمی ماند و عقل و دانش و شعور و معرفت دینی نقش و کارکردهای اجتماعی و فردی خود را به بهترین و مؤثرترین شکل خود به اجرا می گذارد. از همین روست که ما در این دوره، جز دستاوردهای علمی، فرهنگی، هنری و ... چیزی که نشان از خرافه و رنگ و بوی خرافی داشته باشد، نمی یابیم و اگر باشد ناچیز بوده، آن هم بسته به ذات انسانی است که رخ می نماید؛ نه شرایط اجتماعی.

اما استیلای خانه برانداز مغول بر ایران که بسیاری از آبادی های معتبر و اماکن فرهنگی - علمی ایران نظیر کتابخانه ها را از میان برد و

عده بیشماری از علما و فضلا را به هلاکت رسانید و کرورها مجله و کتاب و نسخه های گران بها را در خاک نیستی مدفون کرد، خسارات مادی و معنوی بسیاری به همراه داشت که جبران آن سالهای سال به طول انجامید اما در پی این حملات، بخشی از فرهنگ و آداب و رسوم مغولان به این سرزمین منتقل گردید و در فرهنگ ایرانی نفوذ پیدا کرد.

البته این نکته را نباید فراموش کرد که ترک آدابی از طرف یک قوم و قبول آداب قوم دیگر از اموری نیست که به سرعت صورت گیرد و در طول زندگانی یکی دو نسل نمود پیدا کند؛ مخصوصا این حکم درباره عادات و مراسمی که برای تبدیل آنها موجب آنی مهمی در میان نباشد، بیشتر صادق است. گاهی نیز آداب غالب و مغلوب با هم امتزاج حاصل می کنند و از این عمل، یک رشته آداب دیگر به وجود می آید.

مغولان به سبب بی علمی و عدم معاشرت با متمدنین، عقاید خرافی بسیار داشتند. آنها در بین علوم به علم نجوم و کیمیا و ستاره شناسی علاقه بسیاری داشتند و شیاطین و جادو و سحر را در مجاری احوال و زندگانی انسان مؤثر و صاحب نفوذ می دانستند. همچنین از سحر و جادو بسیار می ترسیدند و هر کس را که به این حيله متهم می شد، به سختی مجازات می کردند. در 171#&؛ یاسانامه چنگیزی؛ احکام شدیدی در برخورد و مجازات این جماعت وصف شده بود. کسانی که می توانستند ملتفت سحر و جادو شوند و آنها را کشف و دفع کنند، جماعتی بودند که بر علم سحر واقف بودند و 171#&؛ قام؛ نامیده می شدند.

قامن بر این عقیده بودند که شیاطین مسخر ایشانند و ارواح شریره را با آن جماعت الفتی است که به وسیله مراوده با شیاطین و ارواح می توانند از احوال و اوضاع خبر دهند. مغولان هم به این مردم اعتقاد داشتند و در شروع کارها، تا موافقت قامن و منجمان را جلب نمی کردند، به امری مبادرت نمی ورزیدند. یکی از وسایل و شیوه های پیشگویی و تشخیص نیک و بد کارهای آنها، نظر کردن در استخوان شانه گوسفند بود.

خرافه و جادوگری برای مغولان به منزله عاملی بود برای مصون ماندن از مصایب و چشم زخمها و ایمن ماندن از بلایای آسمانی و زمینی، چون رعد و برق، زلزله، سیل، قحطی، بیماری و ... این مقولات یکی از ارکان اساسی و اصل اعتقادات دینی آنان به شمار می رفت و چون سراسر زندگی روزمره آنان آکنده از خرافات و تلاش در دوری گزیدن از بلایا و دفع ارواح پلید بود، رؤسای روحانی آنها چون قام ها بر امور زندگی آنها تسلط زیادی داشتند.

چنگیزخان مغول نیز نه تنها مردی مذهبی، بلکه خرافاتی نیز بود. میل و شاید نیاز به شناخت اراده 171#&؛ آسمان آبی جاویدان؛ و ارواح حامی، وی را بر آن می داشت تا همواره با شمن ها، جادوگران و روحانیوین معاشرت و مجالست کند. دلایل متعددی است تا چنین انگاریم، 171#&؛ کوکوچو جادوگر؛ 1206 نقش بسیار مهمی در زنده ساختن آئین خرافی مغول داشته است.

کوکوچو بر این عقیده بود که چنگیزخان از جانب عالم علوی برگزیده و از جانب آسمان فرستاده شده است و آسمان آبی جاویدان چنگیز و ایل او را حمایت می کند. به نظر می رسد چنگیز خود نیز کاملا این فکر را قبول داشته، زیرا اعلام می کند که آسمان به من فرمان داد تا بر همه اقوام حکومت کنم و با حمایت و یاری آسمان جاوید ایل کارائیت را شکست دهم.

دیگر عقاید و باورهای خرافی مغولان که برخی از آنها را با اندکی تغییر در باورهای خرافی ایرانیان نیز می توان یافت، بدین ترتیب است: قرار دادن و بستن اشیایی چون شمشیر به پهلوی نوزادان پسر تازه متولد(تا از قدرت و مردانگی و جنگاوری برخوردار شوند) و سوار کردن دختران و پسران پنج ساله در ساعاتی سعد(که کنایه از رسیدن به کامروایی و دولت است) و گذاشتن از آتش به منظور تطهیر، به ویژه زمانی که قصد رفتن به حضور خان را دارند نیز از نمونه های دیگر از این دست است.